

دین به مثابه کارکرد بیوندهای عصبی یا ژنی است و دانشمندان چنین می انگارند که دین باید برخی مزیت‌های تکاملی را عرضه نماید، در غیر این صورت باید از مدتها قبل متروک می شد. به هر صورت، دین در تفکر آنان اساساً خیال و وهم است. تمام "تقلیل گرایان" در این ایده مشترکند که دین با فراگیری افزونتر علم توسط مردم از میان خواهد رفت.

رهیافت های دیگر بسیار مثبت تر به دین می نگرند. پدیدارشناسان ساختار منحصر به فردی از اسطوره و نمادها را در دین یافته اند که آدمی به وسیله آن می تواند به فهم پرسشهای غایی مسائل انسانی دست یابد. انسان شناسان نیز دین را چون شکل دهنده جهان بینی و صفات و شخصیت هر جامعه و مأمی می دانند که آدمیان می توانند در حیات روزمره شان، معناداری را به وسیله آن بیابند.

"اسلام شناسی" شعبه ای از مطالعات ادیان است. این رشته اساساً توسط مورخان یا زبان شناسان قرن نوزدهم که عموماً مسیحی یا یهودی بودند، توسعه یافت. آنها با اینکه به ندرت مایل به اعلام این بودند که اسلام دینی موثقی است، به تفسیر آن بر اساس روش شناسی هایی که برای ادیان خودشان به کار می بردند، گرایش داشتند. آنها اسلام را ساده و بدوی می انگاشتند که به شیوه ای درهم پیچیده از مسیحیت و یهودیت جدا شده است. مطالعات علمی اخیر پیرامون اسلام، توسط "شرق شناسان" همان راه را دنبال کرده است. دنبال کردن چنان راهی، همان نوع خصومتی را که مشخصه دوران قرون وسطی مسیحی علیه اسلام بود، تقویت کرد. هر چند که شرق شناسان به ندرت رابطه خود را با مسیحیت اظهار کردند. به طور خلاصه، در بیشتر قرن بیستم، رهیافت آکادمیک غربی به اسلام، موافقت اندکی با اسلام یا مسلمانانی که تمدن اسلامی را ساختند، داشت. چنان که بیشتر محققان متأخر توجه کرده اند، شرق شناسان خواسته یا ناخواسته با جاه طلبی های استعمارگرانه و بهره جویانه قدرتهای غربی همراهی و تباری کردند. اندیشه های آنها درباره اسلام، به عنوان دین عقب افتاده و دست دوم به تقویت اندیشه "مسئولیت مردان سفید پوست" و جهاد برای صدور تمدن (یعنی مدرنیته عرفی) به جوامع غیر غربی کمک کرد.

در دانشکده های ادیان آمریکای شمالی، اسلام همواره فرودست ترین و مغفول ترین دین بوده است. هر دانشکده تمایل به تعلیم یهودیت، مسیحیت، هندوئیسم، بودیسم و همچنین ادیان چینی دارد. اما محققان اندکی به [مطالعات] اسلامی تمایل داشته اند. این روند، پس از واقعه یازدهم سپتامبر تغییر کرد. دلیل این بود که بسیاری از کالج ها و دانشگاهها - البته به دلایل اشتباه - مجبور به رسمیت شناختن این موضوع شده اند که اسلام بخش مهمی از جهان ما را شکل می دهد. بنابراین به پرکردن شکافها در نظام آموزشی شان پرداختند. با این حال، وقتی ما در استونی بروک در سال ۱۹۸۳ شروع به تدریس کردیم، تقریباً همه متون، بررسی های تاریخی بود که از دوران پیشاسلامی آغاز شده و به اسلام در دوران معاصر ختم می شد.

کتابها شامل فصولی درباره قرآن و مذاهب مختلف اسلامی بودند که عموماً در حوزه ظواهر خلاصه می شد. هم عمومی محققان این بود که چیزی در آموزه اسلامی وجود ندارد و تنها چیز با ارزشی که مسلمانان انجام دادند انتقال فلسفه و علوم از یونان به غرب بود. براساس این منظر متعارف درباره تاریخ اسلامی، پس از قرون وسطی و توسعه غرب، تمدن اسلامی دیگر چیزی برای گفتن نداشت و تبدیل به اسب بازنده میدان تاریخ جهان شد. اسلام از ورود به شاهره علم و توسعه فنی بازماند و همچنان به تکرار همان آموزه های قدیمی و ساده انگارانه دینی پرداخت. من وجود بسیاری از مورخان و شرق شناسان خوبی را که بر روی موضوعات خاص کار کرده و از اصالت و غنای تمدن اسلامی تمجید کرده اند، تکذیب نمی کنم اما معمولاً تحقیقات چنین محققانی، برای حضور در متون آموزشی و مطالعه نیازمند زمانی طولانی است.

زمانی که تدریس را آغاز کردیم، درباره اسلام، مجموعه ای از کتب خوب اسلامی وجود داشت، اما نتوانستیم یک کتاب راضی کننده آموزشی بیابیم که بتواند مبانی ای برای دوره مقدماتی آشنایی با اسلام متناسب با دانشکده مطالعات ادیان ارائه کند. برخی کتب خوب از مورخان مشفق وجود داشت

اسلام شناسی در آمریکا

نوشتار زیر در واقع مقدمه ای است که پروفیسور ویلیام چیتیک بر ترجمه کتاب *The Vision of Islam* اثر مشترک ایشان و خانم ساجیکومورانا به زبان آلبانی، تقریر کرده اند. این مقدمه در واقع نگاهی تحلیلی به سنت مطالعات آکادمیک اسلام شناسانه در مراکز علمی آمریکا دارد و به نوعی حوزه ها، حدود و کاستیهای آن را می نمایاند.

♦ ویلیام چیتیک

♦ ترجمه سید امیرحسین اصغری

ما از این که پروفیسور سقراط احمتهای زحمت ترجمه کتابمان را کشیده است، خرسندیم و مایلیم سیاس خود را از او و آقای ادین لوجیا (ویراستار اثر) ابراز داریم. این سومین ترجمه از این کتاب است (دو ترجمه نخست آن به فارسی و ترکی بوده است و ترجمه دیگر آن به زبان اردو نیز به زودی منتشر خواهد شد). با توجه به وجهه دانشگاهی و نه ژورنالیستی آن، این کتاب در آمریکای شمالی فروش نسبتاً خوبی داشته است (از سال ۱۹۹۴ که منتشر شده تاکنون ۲۰۰۰۰ نسخه به فروش رفته است). چندین دانشگاه به ما گزارش کرده اند که کتاب را به عنوان متن درسی انتخاب کرده اند و دانشجویان - چه مسلمان چه غیر آن- از آن بسیار مسرورند. من در اینجا با تأمل در دلایل اولیه ای که این کتاب را نوشتیم، می توانم به توضیح چگونگی تفاوت این اثر با سایر متون آشنایی مقدماتی درباره اسلام بپردازم.

در سال ۱۹۸۳ من و خانم ساجیکومورانا به شغل مشترکی استخدام شدیم تا در برنامه مطالعات ادیان در دانشگاه دولتی نیویورک در استونی بروک، لانگ آیلند، (با فاصله ی ۸۰ کیلومتر از نیویورک) به تدریس بپردازیم. تقریباً در تمام دانشگاههای آمریکا برنامه ها یا دیپارتمان های مشابهی وجود دارد. بیشتر این دانشکده ها بعد از جنگ جهانی دوم تاسیس شدند. تا پیش از آن، دانشگاهها "مدارس الهیاتی" (با فحوی الهیات مسیحی) داشتند، کالجها نیز دارای دانشکده "الهیات" (باز با محتوای مسیحی) بودند. این مدارس و گروه ها، فرقه ای بودند. این سخن بدان معنی است که اساتید به باورهای مسیحی اعتقاد داشتند و فکر می کردند که به هر شخص باید آموزه های مسیحی بیاموزانند. همزمان مدارس دینی مسیحی و یهودی نیز فعال بودند و اکنون هم هستند که کارگزاران دینی، یعنی کشیش ها و خاخام ها را تربیت می کنند.

حوزه مطالعات دین به دلایل چندی پایه گذاری شد، اما این دلایل شامل پیشبرد آموزشهای مسیحی یا یهودی نیستند. بلکه هدف آشنا کردن دانشجویان با جهان واقعی ای است که در آن زندگی می کنیم. نیز توسعه تحقیقات در ریشه های فرهنگی و تاریخی مسائل جهان معاصر. مطالعات ادیان به طور عام بر روی "دین" متمرکز می شود، نه بر یهودیت و مسیحیت. بنابراین توجه اصلی آن به ادیان بزرگ جهان است که شامل هندوئیسم، بودیسم، کنفوسیوس و تائوئیسم نیز می شود. محققان این حوزه بیان کرده اند که دین بخش اصلی تاریخ و پیشاتاریخ حیات بشر بوده است همچنین آموزش ماهیت دین باید بخشی از هر نظام آموزشی سالمی باشد. علاوه بر این، اگر ما به دنبال فهم ماهیت انسانی خود و همچنین رشد ارزشهای انسانی مان هستیم، محتاج فراگیری آنیم که چرا دین در طول تاریخ در جامعه نقش محوری داشته است.

محققان حوزه مطالعه ادیان روشها و رهیافتهای بسیار گوناگونی را به کار می گیرند. برخی از آنها به شدت تقلیل گرا هستند، یعنی معتقدند که دین می تواند کاملاً با اصطلاحات اجتماعی، اقتصادی و شاخص های روانشناسی تبیین شود. در این دیدگاه، هیچ چیز متعالی، آسمانی و حقیقی، دین را از سایر نهادهای بشری جدا نمی کند. دین تنها پدیده دیگر انسانی و اجتماعی است که می تواند به کارکرد خود اجتماع، نیاز روان انسانی، ستمکاری و تدلیس طبقه حاکم "تقلیل" یابد. در تفاسیر متأخر "تقلیل گرایان"

حتی کتاب "آرمان ها و واقعیت های اسلام" از سید حسین نصر نیز موجود بود که برای اصلاح تحریفات شرق شناسی تلاش کرده بود. اما هیچ یک از متون مقدماتی یا مطالعاتی تاریخ و تمدن اسلامی تلاشی راستین برای شرح همنوایی درونی جهان بینی اسلامی به کار نبسته بود. تفکر اسلامی، بدون هیچ بررسی جامعی از چگونگی کارکرد تفکر و یا اینکه چنان اندیشه ای چگونه می تواند در فراز تاریخ به مسلمانان معنا و کمال بدهد، تنها بر اساس مذاهب و آموزه های فردی مورد بحث قرار گرفته بود.

قبل از این که من و ساچیکو در سال ۱۹۷۹ به آمریکا بیاییم، خودمان را برای ۲۵ سال نه به عنوان مورخ، بلکه به مثابه محقق کنجکاو و علاقه مند غرقه در متون اسلامی کرده بودیم. از همان آغاز مطالعاتمان در پی فهم این بودیم که چرا جهان بینی مسلمانان آن گونه بود و برای این سوال پاسخهای عمیقی از متفکران بزرگ و شعرای کلاسیک اسلام چون غزالی، نظامی گنجوی، ابن عربی، مولانا رومی، فخر الدین عراقی و بسیاری دیگر یافتیم. ما مطالعات خود را در آمریکا ادامه دادیم و پس از چهار سال در نهایت قادر به یافتن موقعیتی آموزشی شدیم. وقتی به بررسی متون آموزشی اسلام در دانشگاههای آمریکا پرداختیم، آثار اندکی از آموزه های اسلامی ای که ما در دوران تحقیقمان به عنوان مسائل معمولی یافته بودیم، وجود داشت. مطمئناً رساله های تخصصی خوب و ترجمه هایی از برخی مولفان محبوب ما وجود داشت، اما آنها برای دانش جویان دوره کارشناسی بسیار پیشرفته بودند. سرانجام پس از هفت سال تدریس، تصمیم گرفتیم کتابی آموزشی نه بر اساس تاریخ و حوادث بلکه بر اساس بینش های عمیق و عالی که منشاء حرکت تمدن اسلامی بودند و شیوه های مختلف تفسیر [یعنی فلسفی، کلامی، عرفانی، فقهی] آن بینش ها بنویسیم. همزمان با این مسأله مواجه شدیم که چگونه این ایده ها را با زبانی قابل درک برای دانشجویان کارشناسی بیان کنیم. خوشبختانه زمانی که شروع به نوشتن این کتاب کردیم، در خود تجربه پانزده سال تدریس در آمریکا را داشتیم. آموخته بودیم که چگونه به زبان دانشجویانمان سخن بگوییم که این در واقع امر ساده ای نبود.

با فرض این که این کتاب تلاشی برای رفع کمبودهای آموزش اسلام در دانشگاههای آمریکا است، به نظر می رسد که هیچ جاذبه ای برای خوانندگان خارج از آمریکای شمالی و خصوصاً خوانندگان مسلمان، نداشته باشد. اما چرا به سرعت به فارسی و ترکی ترجمه شد و اکنون به زبان آلبانیایی؟ شاید این به ماهیت موسسات آموزشی در کشورهای مسلمان در دوران امروزی ربط داشته باشد.

از آغاز قرن بیستم دو نظام آموزشی، معمولاً بدون هیچ تداخلی در جوامع اسلامی وجود داشت. نظام نخست مبتنی بر حفظ قرآن و حدیث و ویژه تعلیم معارف مقدماتی آموزه های اسلامی به همه دانش آموزان و در نهایت آموزش محققان و روحانیونی بود که می توانستند نیازهای عملی و عقلانی جامعه ای اسلامی را برآورده کنند. نظام دوم، ترجمه ای از ساختار آموزشی غرب بود و هدف آن تربیت دانشمندان، مهندسان و پزشکان برای تبدیل جامعه به چیزی مانند دولت مدرن غربی بود. در چنان نظامی، مطلبی درباره نیازهای معنوی و دینی دانش آموزان ارائه نشده بود. چنین امری، در جامعه مدرن، یا بی معنی تلقی می شد، یا به حوزه "باورهای فردی" موکول می شد. فرض بر این بود دین چیزی برای گفتن در عرصه علم ندارد. علم واقعی در حوزه دانش و فن آوری بود و هر چیز غیر از آن "نظریه" بود. هدف اصلی آموزش های سنتی اسلامی کمک به افراد برای رشد ظرفیتهایشان بود تا انسان های بهتری شوند و به خدمت خدا و هموطنانشان درآیند. هدف، در یک کلام، کسب معرفت برای شناخت خدا و خود به قصد وصول به کمال اخلاقی و روحانی بود. در مقابل، هدف آموزش در نظام جدید، دانش برای سلطه بود. دانش آموزان آموزش می دیدند تا در برنامه مجلل تغییرات اجتماعی شرکت کنند. هر ذره از معارف تخصصی که به دانش جویان آموخته می شد برای آن بود که در کل به جامعه فایدتی رساند و همواره هدف، "پیشرفت" و "توسعه" بود. این ها خدایان دولتی دوران مدرن هستند. اما هر کس که فرصتی برای بررسی نحوه استفاده از این کلمات گذاشته باشد باید دانسته باشد تنها چیزی که آنها واقعاً بر آن دلالت می کنند آن است که حاکمان قصد ابقای سلطه خود

بر جامعه با استفاده از ابزارهای علمی و تکنولوژیکی (و خصوصاً نظامی) دارند. نقش جدید آموزش تلقین نظام ایدئولوژیکی مبتنی بر سلطه حاکمان بر جامعه بود. طلب فهم در نظام سنتی برای دسترسی و شناخت کمال انسانی ... که به طلب حکمت نیز معروف بود ... عملاً سست شد. نظام سنتی آموزش به طور کلی حذف نشد، بلکه به حاشیه رانده شد. آنها که در نظام سنتی یا مدرن تحصیل کرده اند، اهداف و جهات دانش آموختگان نظام دیگر را درک نمی کنند. هر دو گروه از دانش آموختگان ظاهراً به یک زبان چون عربی، فارسی و ترکی سخن می گویند، اما در واقع هیچ گروهی معنایی از آنچه گروه دیگر گفته است را در نمی یابد. علاوه بر این جوانانی که توسط نظام آموزشی جدید تلقین شده اند، گذشته از احتیاجات ایدئولوژیکی به دولت و رسانه های مدرن، جذب روش جدید زندگی یعنی نوشدگی شده اند. دانش جویان زرنگ مصمم به دکتر و مهندس شدن می شوند و تلاششان را برای رسیدن به زندگی ای راحت که با فن آوری مدرن احاطه شده باشد به کار می بندند. تنها دانش آموزان کند، نظام سنتی را دنبال می کنند، چرا که قادر به پذیرفته شدن در نظام آموزشی مدرن نشده اند. به تحقیقات سنتی مهر تاریخ گذشته و نامربوط می زند و همواره افراد کمتر و کمتری می توانند آنها را به نحو عقلی تبیین کنند. مردم تا آنجا اسلام خود را حفظ کرده اند که ریشه در باورها و رفتارهای موروثی داشته و نه در فهم واقعی از جهان بینی اجدادشان، چرا که چنان جهان بینی ای متحجرانه و غیرعلمی و در نهایت ناراست تلقی می شد. در چنین فضایی، کتبی که درباره اسلام و به زبان مسلمانان منتشر شد، دارای دو گونه اصلی بود. یک نوع، دنباله روی روش سنتی بود و اصطلاحات سنتی تحقیقات اسلامی را به کار می برد، که زبان آن کاملاً برای اصحاب فن که در نظام آموزشی غربی تحصیل کرده بودند، فهم ناپذیر بود. نوع دیگر، کتبی بود که توسط نخبگان مدرن که در رشته های غیر علمی مثل تاریخ، فلسفه، جامعه شناسی و علوم سیاسی درس خوانده بودند، نوشته شد. جهان بینی این نویسندگان تفاوت قابل توجهی با ایده های کسانی که در رشته های علمی تحصیل کرده بودند نداشت. بنابراین نسل جدیدی از کارشناسان تاریخ و فرهنگ اسلامی بر خود پنداشتند که دوباره میراث اسلامی را بر حسب راهبردها و روش شناسی تحقیقاتی غربی تفسیر کنند. آنها محققانی مسلمان بودند، اما می توان گفت ایده های آنها مشابه محققان غربی بود. به ندرت محققان مسلمانی بودند که هم قادر به فهم جهان بینی سنتی و هم تحقیقات روش شناسی غربی باشند. (سید حسین نصر یکی از معدود استثناهاست).

ساچیکوموراتا و من، پس از صرف بیست و یک سال از عمرمان در نظامهای غربی تفکر، سالهای زیادی را وقف مطالعه تفکر سنتی اسلامی کردیم. پس از آن بود که شروع به تدریس مطالعات اسلامی در آمریکا نمودیم. سناقه همسان ما، کمک کرد تا چگونگی امکان تبیین جهان بینی اسلام را بدون انحراف به زبان آکادمیک امروزی فرابگیریم. هیچ کدام از ما، توفیق دیدار از آلبانی را نداشته ایم، اما به نظر ما چنین می آید که این کشور به شدت از حکومتی مستبدانه و مرامی تقلیل گرایانه رنج برده است که تلاشی همزمان برای محو هرگونه فهم از جهان بینی سنتی اسلامی در میان توده مردم داشته است. فعالیت مسلمانان تا آنجا تحمل می شد که جوانان در مسیر تفکر مدرن و ایدئولوژی های حاکم پرورنده شوند. این مقوله باید تضمین کند که جهان بینی اسلامی باید پس از یک یا دو نسل از میان برود و آنچه از آن باقی می ماند در حوزه ی موهومات و خرافات رود. البته اسلام محو نشد، اما آموزه های اسلامی به نحو هولناکی زمین گیر شد. بنابراین، به طور مثال، ناپدید شدن معرفت سنتی اسلامی بدان معنی بود که آموزه های بسیار مقدماتی در حوزه دین ... آنها که ما در این کتاب در بابشان سخن می گوئیم ... همه از بسیاری از مساجد مدرن ناپدید شدند. به جای آنها شیوه های جدید تلقینات سیاسی وارد شد که در دوران کنونی با نام اسلام، به جای مارکس هستند. امیدواریم که این کتاب بتواند به برخی از آلبانیایی که می خواهند میراث مشترکشان را با جهان بینی یک و نیم میلیارد مسلمان دیگر احیا کنند، کمک کند. در حالی که همزمان به آنها پیشنهاد می کند که چگونه می توانند همه ارزشهای مثبت اروپایی شان را استوار نگه دارند.